

دوران قاجاریه و هنر

نگاهی به ترانه و موسیقی در این زمان

داریوش افراسیابی

عارف

موسیقیدان، تصنیف ساز و شاعر انقلابی، ابوالقاسم عارف در سال ۱۳۰۰ ه. ق یا کمی بیش از آن در قزوین متولد شد. عارف، خواندن و نوشتن فارسی و مقدمات عربی از قبیل صرف و نحو را در مکتب و حسن خط را پیش سه نفر از خطاطان معروف قزوین، و موسیقی را نزد حاجی صادق خرازی فرا گرفت، و چون حنجره خوبی داشت، پدرش به خیال افتاد که او را روضه خوان کند. پس روزی انجمنی برپا کرده و عمامه بر سرش نهادند و او را به میزرا واعظ سپردند و عارف دو سه سال در پای منبر او مشغول نوحه خوانی شد. در سال ۱۳۱۶ ه. ق عارف به تهران آمد و از آن تاریخ محل اقامت او تهران شد. او در شرح حال خود می‌نویسد:

شب سیزدهم یا چهاردهم ماه آخر بهار یا اول تابستان است... در باغ حسن آباد صدرالاسلام که در سه فرسخی قزوین واقع است، با امجد الوزاره و جواد خان، سه نفری نشستیم بودیم و هوای خیلی لطیف ماه، سر تا به سر باغ را گرفته بود و من مشغول فکر و سرگرم با خیال خود بودم. رفقا از پریشانی من پریشان شده گفتند قدری فکر خود را تخفیف داده و ما را به خواندن خود مشغول کن. امجد مشغول کوک کردن کمانچه شد. من که از هزار جا دل‌تنگ و کوک بودم، بنای خواندن گذاشته کاری کردم که اگر داود بود، سینه چاک کرده و اگر باربد حضور داشت ساز خود را می‌شکست. اتفاقاً این غزل فروغی به نظرم آمد:

دوش در آغوشم آمد آن بت نخشب
کاش هرگز سحر نمی شدی آن شب
هست به سر تا هوای کعبه مقصود
کوشش راکب خوش است و جنبش مرکب

در واقع هر سه نفر حال غریبی داشتیم. این غزل با احساسی که من آن شب داشتم، حال ما را به کلی تغییر داد. پس از چندی عارف با درباریان مظفرالدین شاه آشنا می‌شود و شهرت وی به گوش شاه نیز می‌رسد و به دربار احضار می‌شود و در حضور شاه آواز می‌خواند.

عارف می‌نویسد: «پس از خواندن یکی دو غزل همچو حس کردم شاه از این خواندن بدش نیامده است، امر کرد پانصد تومان به من بدهند و به موثق‌الدوله امر فرمود که عمامه شیخ را بردارید و از فردا اسمش را در ردیف فراش خلوتها بنویسید. شنیدن این حرف در من اثرش کمتر از صاعقه آسمانی نبود، دیدم عمامه به آن ننگینی و شیخ بودن به آن بدنامی هزار مرتبه شریفتر و آبرومندتر است از کلاهی که می‌خواهد به سر من برود».

(از غزل‌های عارف که در آن زمان بسیار مورد توجه قرار گرفت و به یاد وطن سروده شد، در گوشه ابوعطا):

هر وقت ز آشیانه خود یاد می‌کنم
نفرین به خاتواده صیاد می‌کنم
یا در غم اسارت جان می‌دهم به باد
یا جان خویش از قفس آزاد می‌کنم
شاد از فغان من دل صیاد و من بدین
دل خوش که یک دلی به جهان شاد می‌کنم
جان می‌کنم چون کوهکن از تیشه خیال
بدبختی از برای خود ایجاد می‌کنم
شد سرد آتش دل و خشکیده آب چشم
ای آه آخر از تو ستمداد می‌کنم
با خر‌قهای که پیر خرابات ننگ داشت
وامش کند به باده، من ارشاد می‌کنم
که اعتدال و گاه دمکرات من بهر
جمعیت عضو و کار ستمداد می‌کنم
با زلف یار تا سر و کارم بود چه غم
بیکار اگر بمانم افساد می‌کنم
من بی‌خبر ز خانه خود چون سر خری
بر هر دری، که مملکت آباد می‌کنم
اندر لباس زهد، چه ره می‌زنم بروز
با رهنان شب ز چه ایراد می‌کنم
سرشارم هر شب از می و لیک از خماریش
هر بامداد ناله و فریاد می‌کنم
درس آنچه خوانده‌ام همه از یاد می‌رود

یاد هر گه از شکنجه استاد می‌کنم
شاید رسد به گوش معارف صدای من
زانت عارفه این همه بیداد می‌کنم

عارف با ترانه‌های خود شور ملی را در
مردم ستمدیده دامن زد و فضای نوینی
را در جامعه بوجود آورد.

ترانه‌های عارف بازتاب احساسات و
تمایلات عمومی جامعه بود، که بوسیله او
در قالب شعر سروده شد، چون سه تار
هم می‌نواخت و ذوق آهنگسازی نیز
داشت. این استعداد ترانه سرایی را با
آهنگسازی در آمیخت.

او ترانه های خود را بیشتر با صدای
خودش در کنسرتها با همکاری (شکری)
که تار می‌نواخت اجرا می‌کرد.

از جمله ترانه معروفی که در ماهور
ساخته و آغاز آن چنین است:

روی دلکش موی دیچور

روی اندر موی مستور

دست کزین غرغه این حور

کو کشد جز دست جمهور

عارف بدون شک ارتباط تنگاتنگی با
محیط و جامعه خود دارد. می‌داند که چه
می‌گذرد و نگران است که چگونه می‌شود
به دستاوردهای حقوقی و اجتماعی
بیشتر رسید.

در ترانه‌ای که برای رفع حجاب ساخت
می‌گوید:

گریه را به مستی پنهان کردم

شکوه‌ها ز دست زمانه کردم

آستین چون از چشم بر گرفتم

سیل خون به دامان روانه کردم

همچو چشم مستت جهان خرابست

از چه روی تو در حجاب است

رخ میوش کاین دور دور انتخاب است

من تو را به خوبی نشانه کردم

دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟

برون شد از پرده راز، تو پرده بوشی چرا؟

شد چو ناصر الملک مملکت دار

خانه ماند و اغیار لبس نفس فی الدار

زین سپس حریفان خدا نگهدار

من دگر به میخانه خانه کردم

ناله دروغی اثر ندارد

شام ما چو از بی سحر ندارد

مرده بهتر آن کو هنر ندارد

گریه تا سحر عاشقانه کردم

دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟

برون شد از پرده راز، تو پرده بوشی چرا؟

دوره زندگانی عارف مقارن بود با زمانی
که اربابان قدرت هیچگونه نافرمانی را
بر نمی‌تابیدند و مانند ادوار گذشته، عده
زیادی از هم عصران او، اسیر و بنده
مقتضیات زمان خود شدند، ولی او با
ژرف اندیشی و پای بندی به ارزشهای

انسانی، تصویرگر درد و محرومیت
جامعه، در قالب تصنیف بود. شعله‌های
آزادی خواهی و برقراری عدالت اندیشه
او را در برگرفته بودو با روح سرکش و
حساسی که داشت، در تلاش آن بود که
صدای حقیقت را به گوش اجتماع
برساند. عارف در دیوانش می‌گوید: ...
اگر من هیچ خدمتی به موسیقی و ادبیات
ایران نکرده باشم، وقتی تصنیف وطنی
ساخته‌ام که ایرانی از هر ده هزار نفر یک
نفر نمی‌دانست وطن یعنی چه...؟ تنها
تصور می‌کردند که وطن شهر یا دهی
است که انسان در آن جا متولد شده
چنانکه مثلا اگر یک کرمانی به اصفهان
می رفت و در آنجا بر وی خوش
نمی‌گذشت با کمال دلتنگی می‌خواند:

نه در غربت دلم شاد و نه رویی در وطن دارم
الهی بخت برگردد از آن طالع که من دارم
در ترکیب شعر و موسیقی، آهنگسازی
او نسبت به شعر گفتنش از ارزش
بیشتری برخوردار است، چون تصنیف
تقریبا زبان عام و گفتاری مردم است و با
بیانی ساده و بی‌پیرایه ادا می‌شود.
برخلاف اشعار ادبی آن دوره که مربوط به
بیان خاصی از طبقه مشخص است و
نمی‌توان قواعد شعری آن دوره را در این
گونه سبک اشعار نادیده گرفت.

در ترکیب این دو یعنی (شعر و آهنگ)
اگر در ابتدا موسیقی آن ساخته شود،
شاعر باید بر مبنای حرکت نغمه و کوتاه
و بلند بودن آوای موسیقی، واژگان را
به کار گیرد و در نهایت حرکت واژگان
مجبور به انطباق بر وزن نغمه است و
شاعر با کوتاه یا طولانی بودن آوای
موسیقی، واژگان را به کار گیرد و در
نهایت حرکت واژگان مجبور به انطباق بر
وزن نغمه است و شاعر با کوتاه یا طولانی
بودن آواها مواجه خواهد بود و اگر در این
ترکیب ابتدا شعر و یا تصنیف سروده
شده باشد، سازنده آهنگ مجبور به
پیروی از وزن و سیلابهای قوی و ضعیف
واژگان می‌باشد.

در برخی از تصانیف عارف واژه‌هایی بیش
از اندازه تکرار شده‌اند و این اجبار از این
جهت صورت گرفته که شعر با حرکت
نغمه، همخوانی داشته باشد. مانند.

ای امان از فراقت، امان

مردم از اشتیافت، امان

از که گیرم سراغت، امان

(امان، امان، امان، امان)

که او برای حفظ نغمه در قالب مشخصی،
هشت مرتبه به تکرار لغت «امان»
پرداخته و از ارزش شعری تصنیف بدین
صورت کاسته شده است:

روح‌الله خلقی، در کتاب سرگذشت
موسیقی ایران در شرح حال عارف می

نویسد:

«تصنیف‌های عارف مانند دل غمگینش پرسوز بوده و شاید به همین جهت مقام دشتی و افشاری را که یازده تصنیف درین دو پرده ساخته، برای ابراز احساسات خود مناسبتر دیده است، او در یکی از تصانیفش که در طوالتش در پرده سه گاه ساخته، آرزو کرده است که دردش به درمان برسد:

اگر درد من به درمان رسد، چه می شد
شب هجر اگر به پایان رسد، چه می شد
اگر بار دل به منزل رسد، چه می شد
سرمن اگر بسامان رسد، چه می شد
ولی درد او هم مانند بسی صاحبان درد، درمانی نیافت. چنانکه خودش هم مدت‌ها فراموش شد. اما اگر روزی حساسی در کار باشد، ملت ایران باید به داشتن تصنیف سازی چون عارف که شعر و آهنگش در بیداری مردم تاثیر بسزا داشته است، بسی افتخار نماید نه اینکه هنوز هم پس از اینکه بیست و یک سال از مرگش می‌گذرد سنگی بر روی قبرش نباشد و کسی که به آرامگاه ابن سینا می‌رود، بی‌توجه پا بر مزار او گذارد و نداند آنجا چه کسی خفته است که گفت:

بغیر عشق، نشان از جهان نخواهد ماند
بماند عشق و لیکن جهان نخواهد ماند
نقش عارف در دگرگونی فضای هنری ادبی در جنبش مشروطیت در خور توجه می‌باشد، و اشعار محزون تصنیف‌های او نیز واکنشی بود برای بیان نابسامانیهای جامعه، جامعه تازه بیدار شده که هنوز چشمانش به خوبی باز نشده و نمی‌داند به چه کسی باید اعتماد کند.

در زمانی نه چندان طولانی، مردم از این واقع (جنبش مشروطه) درس‌هایی گرفتند، که هنوز نمی‌توان اعتماد کرد، اعمال باگفتار متفاوت است، باز هم زد و بندهای پشت پرده، باز هم خیانت و نزاعهای جناحهای قدرت...

عارف در ارتباط با شیخ و واعظ اشعار زیبایی نیز دارد که از آن جمله شعرهای (بیداری دشمن ۲۲۶، ۲۱۸) و (جاری و مجرور ۲۲۰) و (زاهدان ریائی-واعظان دروغی ۲۱۸) و (گریه غفلت دوست شایسته ذکرند. وی در مقدمه شعر اخیر

می‌نویسد:

این غزل را بعد از مراجعه از کردستان بعد از دو سه روز ورود به تهران که تصادف کرد با رفتن علمای اعلام و حجج اسلام به تحریک قوام السلطنه و پول انگلیسی‌ها به مسجد جامع که باز نمی‌دانم چه شده بود که اسلام می‌خواست برود و انگلیس‌ها فهمیده بودند به علما خبر دادند و آنها هم خیلی سعی در جلوگیری کردند (!) ساخته،

خواستم به روزنامه‌ها بدهم درج کنند دوستان مخالفت کردند. که نگارنده به منظور جبران قصور (دوستان) ذیلاً به نقل چند بیت از این غزل مبادرت می‌ورزد:

کار با شیخ حریفان به مدارا نشود
نشود یکسره تا یکسره رسوا نشود
در تزویر و ریا باز شده این دفعه چنان
بایدش بست پس از بسته شدن و نشود
باز دور دگر آخوند وکیل ارشد کاش
باز تا حشر در مجلس شورا نشود
تصنیف‌های عارف، در آن زمان محبوب و مقبول مردم واقع گردید. آهنگهای این تصانیف از ذوق و احساس ژرف و محزون او مایه می‌گرفت و تاثیرش را بر شنونده می‌گذارد.

عشق آمیخته به ناکامی و آرزوهای بر باد رفته و زندگی پرتلاطم و پراشوبش دیگر توانی برای عارف باقی نمی‌گذارد و سرخورده به سکوت پناه می‌برد و انزوا می‌گزیند.

عارف اولین تصنیف سازی بود که در اشعار خود از مضمونهای اجتماعی و سیاسی استفاده کرد و به نقد مسائل روز جامعه در اشعار خود پرداخت که اکثراً دارای زمینه‌های غمگین نیز هستند، و از سرشت حساس او نسبت به محیط و جامعه عقب مانده آن روز تاثیر پذیرفته بود.

www.DAFRASIAB.COM